

اوصاف شیعیان واقعی؛ ایمان در کلام امیر مؤمنان علی (ع) (۲۰)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح (ع)

چکیده

حاصل سخنان امام محمدباقر (ع) به جابر بن یزید جعفی چنین بود: مؤمن در این دنیا مشغول مبارزه و کشتی گرفتن با نفس است. گاه خداوند متعال توفیق می‌دهد و او بر نفسش غالب می‌شود و گاه نفس چیره می‌شود و او را زمین گیر می‌کند. خداوند متعال باز هم یاری می‌کند و مؤمن را به صحنه مبارزه بازمی‌گرداند تا با تصمیم جدی تر نبرد را از سر گیرد. این فرآیند تا پایان زندگی ادامه دارد. حضرت برای تقویت عزم و اراده انسان برای مبارزه با نفس و درباره لغزشگاه‌هایی هشدار داده‌اند که شیطان می‌تواند انسان را به سوی آنها سوق دهد و به کمک هوای نفس موجب سقوط انسان شود. حضرت درباره لغزش‌هایی که در گذشته از انسان سر زده است، فرمودند که باید پرونده گناهان را بازخوانی کرد و درصدد توبه و جبران آنها برآمد. فرض کلام امام (ع)، انسان مؤمن بود. کسی که ایمانش استوار است و وارد میدان مبارزه با نفس شده است، باید دقت کند تا شکست نخورد و بر نفس چیره شود. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که ایمان چیست؟ چه مؤلفه‌هایی دارد؟ چگونه به دست می‌آید و حفظ می‌شود؟ البته بین ایمان و عمل رابطه تنگاتنگی برقرار است؛ اگر عمل انسان درست باشد، یعنی از کارهای حرام و خطا پرهیز کند و عملی را انجام دهد که رضای خداوند متعال را جلب می‌کند، ایمان نیز استوار می‌شود. از آنجاکه امام باقر (ع) در سخنانشان به این مباحث تصریح نکرده‌اند، برای تکمیل بحث از روایتی علوی در نهج البلاغه بهره‌مند می‌شویم.

کلیدواژه‌ها: ایمان، چپستی ایمان، عمل امیر مؤمنان (ع)، ایمان و عمل.

ایمان در کلام امیرمؤمنان

متن روایت:

«وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ:

۱. الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ؛
۲. وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشُّوقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ. فَمَنْ اشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلًا عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ، وَمَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ [فِي] إِلَى الْخَيْرَاتِ؛
۳. وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبْصِيرِ الْفِطْنَةِ وَتَأْوُلِ الْجِمَامَةِ وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَسَنَةِ الْأَوْلِيَيْنِ. فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ، وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ، وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَانَ مَا كَانَ فِي الْأَوْلِيَيْنِ؛
۴. وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَايِصِ الْفَهْمِ وَعَوْرِ الْعِلْمِ وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ وَرِسَاخَةِ الْحُلْمِ. فَمَنْ فَهَمَ عِلْمَ عَوْرِ الْعِلْمِ، وَمَنْ عَلِمَ عَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنِ شَرَائِعِ [الْحُلْمِ] الْحُكْمِ، وَمَنْ حَلِمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا؛
۵. وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَتَسَانِ الْفَاسِقِينَ. فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ طُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَنْوَفَ [الْمُنَافِقِينَ] الْكَافِرِينَ، وَمَنْ صَدَّقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَمَنْ شَتَّى الْفَاسِقِينَ وَغَضِبَ لِلَّهِ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛
۶. وَالْكَفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ وَالزَّيْغِ وَالشَّقَاقِ. فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يَبْ بِنِبِّ إِلَى الْحَقِّ، وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ، وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَسَكِرَ سَكْرَ الضَّلَالَةِ، وَمَنْ شَاقَّ وَعَرَّتْ عَلَيْهِ طَرْفُهُ وَأَعْصَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَصَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ؛
۷. وَالشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي وَالْهَوْلِ وَالتَّرَدُّدِ وَالِاسْتِسْلَامِ. فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ يُصْنِحْ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقِيْبَتِهِ، وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطَيَّبَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ، وَمَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَاكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا»

(نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۳۱، ص ۴۷۳ و ۷۴۷)؛ از امیرمؤمنان

علی دربارۀ ایمان پرسیدند، و آن حضرت درباره نشانه‌های ایمان، و

ضد آن، کفر و شک، فرمودند:

۱. ایمان بر چهار ستون استوار است: شکیبایی، یقین، عدل،

جهاد [در راه دین]؛

۲. و از میان آنها صبر چهار گونه است: علاقه‌مندی و ترس و پارسایی و انتظارداشتن. پس هرکه به بهشت مشتاق بود، خواهش‌های نفس را فراموش می‌کند و از آنها چشم می‌پوشد، و هرکه از آتش ترسید از حرام و ناروا دوری می‌گزیند، و هرکه در دنیا پارسا شد اندوه‌ها را سبک می‌شمارد، و هرکه منتظر مرگ باشد، برای نیکوکاری شتاب می‌کند.

۳. و از میان آنها یقین چهار گونه است: بیناشدن در زیرکی، رسیدن به حقیقت، عبرت گرفتن از دیگران و روش پیشینیان. پس هرکه در زیرکی بینا شد، راه راست [در علم و عمل] برای او هویدا گشت، و هرکه حکمت و راه راست برای او آشکار گردید، به پندگرفتن از احوال آشنا شد و هرکه به پندگرفتن از احوال آشنا شد، به آن ماند که با پیشینیان بوده [و حال آنها را دیده و نتایج کردارشان را آزموده، پس در کار مبدأ و معاد بر یقین و باور] است.

۴. و عدل از میان آنها چهار گونه است: دقت در درست‌فهمیدن، رسیدن به حقیقت دانایی، حکم نیکو، استوارداشتن بردباری. پس هرکه دقت کرد و درست فهمید، حقیقت دانایی را دریافت، و هرکه حقیقت دانایی را یافت، از روی قواعد دین حکم نیکو صادر کرد، و هرکه بردبار بود، در کار خود کوتاهی نکرد و در بین مردم خوشنام زندگی کند.

۵. و جهاد از میان آنها بر چهار گونه است: امریبه‌معروف، نهی‌ازمنکر، راستی در گفتار، و دشمنی با بدکاران. پس هرکه امریبه‌معروف [(کار شایسته)] کند، مؤمنان را همراهی کرده و ایشان را توانا گرداند، و هرکه نهی‌ازمنکر [(ناپسندیده)] نماید، بینی [منافقان] کافرین را به خاک مالیده، و هرکه در گفتار راستگو باشد، آنچه بر عهده او بوده به‌جا آورده، و هرکه با بدکاران دشمنی کرد و برای خدا خشمناک گردید، خدا برای او [بر آنها] به‌خشم آید و در روز رستخیز او را خشنود [از رحمتش و بهره‌مند] می‌گرداند.

۶. و کفر بر چهار ستون استوار است: کنجکاوی [بیجا که از وسوسه نادرست و از اندازه عقل و خرد بیرون باشد]، نزاع و زدوخورد [که آن در حد افراط یعنی تجاوز از حق است]، دست‌کشیدن از حق [که آن در حد تفریط یعنی کوتاهی از حق است]، دشمنی و زیر بار حق نرفتن. پس کسی که کنجکاوی [بیجا] کند، در راه راست قدم ننهد، و کسی که بر اثر نادانی بسیار نزاع و زدوخورد کند، کوری و نابینایی او از حق همیشگی است، و کسی که از حق دست بکشد،

تعلیم و تربیت مؤثرتر است. تعریف به حد از لحاظ عقلی، مهم‌تر و دقیق‌تر است؛ اما تعریف به رسم و بیان خواص شیء، برای توضیح چستی آن درک‌پذیرتر و در عمل مؤثرتر و مطلوب‌تر است.

براساس تعریف ایمان، که در روایت آمده است، درمی‌یابیم ایمان سه معیار دارد: تصدیق قلبی، اقرار زبانی و پایبندی به لوازم عملی. البته موضوع روایت این نیست که این سه جزء در عرض یکدیگرند یا در طول هم؛ چون این موضوع در تربیت نقش مهمی ندارد و بیشتر حائز فواید نظری و علمی است. اگر تلقی ما از روایت این باشد که ایمان فقط با اجتماع هر سه جزء محقق می‌شود، بدون گردآمدن هر سه جزء، ایمان حاصل نمی‌شود، و وقتی ایمان محقق نشود، آنچه هست کفر خواهد بود. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر کسی متعلقات ایمان را با دل تصدیق کرد؛ اما به هر دلیلی نتوانست آن را به زبان بیاورد یا فرصت عمل پیدا نکرد، مؤمن نیست؟ گاه موقعیت به‌گونه‌ای است که باید تقیه کرد و ایمان را پنهان ساخت؛ همان‌گونه که عمار - برخلاف پدرومادرش - تقیه کرد و این آیه شریفه در شأن او نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل: ۱۰۶). این آیه تأیید می‌کند که گاه پنهان کردن ایمان و

به‌زبان نیاوردن آن پسندیده و عالمانه است و اشکالی ندارد.

اگر انسان به خداوند، پیامبر ﷺ، کتاب آسمانی و احکام اسلام اعتراف کرد و بر اثر عواملی مانند حوادث طبیعی و فرار رسیدن زمان مرگ نتوانست عملی انجام دهد که پایبندی او را به اعتقادش اثبات کند، مؤمن نیست؟ پس این پرسش نیز به میان می‌آید که اگر عمل، براساس روایت مزبور، جزء ایمان باشد، کسی که نتواند - به دلیل عذری - عمل مقتضای ایمان را انجام دهد مؤمن قلمداد نمی‌شود؟

پرسش دیگر این است که اگر صرفاً به تصدیق قلبی و اقرار به زبان اکتفا کنیم، تفاوت ایمان با اسلام در چه چیزی خواهد بود؟ در این صورت اسلام و ایمان، جاری کردن شهادتین بر زبان و پذیرش و اعتراف به توحید، نبوت و معاد خواهد بود. درحالی که قرآن کریم بر تفاوت اسلام و ایمان تصریح می‌کند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴). از این آیه شریفه معلوم می‌شود ایمان چیزی افزون بر تصدیق و اقرار زبانی است.

برابر دانستن ایمان با تصدیق قلبی به معنای تصدیق منطقی، صحیح نیست. تصدیق منطقی به معنای حصول علم قطعی است، نه اینکه انسان در وجود چیزی حالت ظن داشته باشد. با فرض اینکه

شایستگی نزد او زشت، و زشتی و ناپسندی نزد او نیکو گردد و به مستی گمراهی مست شود و کسی که دشمنی کند و زیر بار حق نرود، راه‌هایش دشوار و کارش سخت و طریق بیرون آمدنش [از ضلالت و گمراهی] تنگ باشد.

۷. و شک (دودلی) چهار گونه است: گفت‌وشنود [به باطل و نادرستی]، ترسیدن [از اقدام به حق]، سرگردانی، تن‌دادن [به گمراهی و کوشش نکردن در راه رستگاری]. پس کسی که جدال و گفت‌وشنود را عادت و شیوه خویش گردانید، شب او بامداد نگشت [از تاریکی شک و دودلی به روشنایی یقین نرسید] و کسی که آنچه در پیش دارد [جهاد و کوشش در راه حق] او را بترساند، به عقب برمی‌گردد [در کارهای خود به جایی نرسد] و کسی که در دودلی حیران و سرگردان باشد [و خود را به جایگاه امن و آسوده یقین نرساند] سم‌های شیاطین او را پای‌مال کنند [شیاطین بر او دست می‌یابند و هلاکش می‌کنند]، و کسی که به تباه کردن دنیا و آخرت تن دهد، در دنیا و آخرت تباه گردد.

شرحی بر روایت

در این روایت از امیرمؤمنانؑ درباره ایمان پرسیده‌اند. حضرت در پاسخ فرمودند: «الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ». دعامة، وسیله جلوگیری از ریزش چیزی است. اگر بخواهیم از تضعیف و ریزش ایمان جلوگیری کنیم و آن را در مسیر خودش نگه داریم، باید بدانیم ایمان چیست، چگونه می‌توان آن را حفظ کرد، و چه عواملی موجب تضعیف، انحراف یا سقوط دیوار ایمان می‌شوند. بنابراین ابتدا توضیحی درباره چستی ایمان، ضروری می‌نماید.

چستی ایمان

از آنجاکه مفاهیم مشابه فراوان است، لازم است درباره ایمان قدری توضیح دهیم. معروف است که ایمان از تصدیق قلبی آغاز و با اقرار زبانی و عمل تقویت می‌شود و به کمال می‌رسد. در حدیثی دیگر از امیرمؤمنان علیؑ آمده است: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۲۲۷، ص ۵۰۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۶، ص ۶۴ و ۶۳). ما با سبک روایات اهل بیتؑ آشنایم. ایشان غالباً در مقام تعریف و توضیح ماهیت هر چیز، از تعریف به لوازم استفاده کرده‌اند؛ چون این تعریف در

روزمه‌اش به آن اعتماد و براساس آن عمل می‌کند. این‌گونه اعتقاد برای حصول ایمان ضروری است.

بنابراین، مقصود از اعتقاد، دست‌کم اعتقادی ظنی است که انسان در زندگی برای عمل به آن اکتفا می‌کند؛ یعنی اعتقاد راجحی که منشأ عمل و اثر است. چنین اعتقادی برای ایمان لازم است. این نکته از آن جهت دارای اهمیت است که در عالم غرب گرایشی وجود دارد که ایمان را در مقابل علم مطرح می‌کند؛ یعنی ایمان در جایی مطرح می‌شود که انسان از علم بهره‌ای نداشته باشد و تعبداً چیزی را بپذیرد. به همین دلیل در بسیاری از مکاتب مسیحی ایمان مقدم بر معرفت قلمداد می‌شود و می‌گویند نخست باید ایمان آورد و پس از آن معرفت حاصل می‌شود. به همین جهت دربارهٔ تثلیث - که نه‌تنها برهانی نیست و استدلالی ندارد، بلکه برهان برخلاف آن است - می‌گویند نخست باید به تثلیث ایمان بیاورید، آن‌گاه معرفت پیدا خواهید کرد. در فرهنگ اسلامی با شک نمی‌توان ایمان آورد؛ حتی با حالت ظن ضعیف هم نمی‌توان مؤمن بود. همان‌گونه که گفتیم، در حصول ایمان ظنی معتبر است که اطمینان‌بخش و منشأ عمل باشد. آیا ظن ضعیف اطمینان‌آور و آرامش‌بخش است و به لحاظ عرفی تزلزل‌پذیر نیست؟ روشن است که یقین بسیار مطلوب است؛ اما آنچه شرط حداقلی محسوب می‌شود، ظن قوی و اطمینان‌آور است.

در فرهنگ اسلامی، برای تحقق ایمان، علاوه بر علم و اعتقاد، تسلیم نیز ضروری است و شخص نباید موضع عناد و انکار اتخاذ کند که در این صورت کافر خواهد بود. پس مؤمن کسی است که علاوه بر تصدیق قلبی و اقرار زبانی، به لوازم آن هم پایبند باشد؛ مثلاً وقتی پذیرفت که حضرت موسی علیه السلام پیامبر خداست، باید حرف‌هایش را نیز بپذیرد و اطاعت کند. به‌رحال این‌گونه نیست که در ایمان هیچ نوع اعتقادی شرط نباشد، بلکه اساساً ایمان بدون معرفت حاصل نمی‌شود. البته باید دانست معرفت، که شرط لازم حصول ایمان است، ضرورتاً معرفت یقینی به معنای اخص آن نیست که علاوه بر علم به ثبوت محمول برای موضوع، امتناع سلب محمول از موضوع نیز لازم باشد.

رابطه ایمان و عمل

امیرمؤمنان علی علیه السلام عمل را نیز از مؤلفه‌های ایمان دانسته‌اند. در اینجا بحث رابطه ایمان با عمل به میان می‌آید. همان‌گونه که گفتیم، این

ایمان همان تصدیق قلبی قطعی باشد، اگر کسی دربارهٔ وجود خدا، پیامبر و معاد یقین قطعی حاصل کند، ولی ستیزه‌جویانه در انکار آنها بکوشد مؤمن است یا کافر؟ اینکه کسی علم و تصدیق قلبی حاصل کند، ولی عناد بورزد و انکار کند، نه‌تنها مفروض است، بلکه در واقعیت نیز رخ داده است. قرآن کریم دربارهٔ فرعون و فرعونیان می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴). فرعونیان معجزات حضرت موسی علیه السلام را دیدند و یقین کردند که این معجزات از جانب خداست، ولی عناد ورزیدند و انکار کردند. فرعون یقین داشت که مقام خدایی از آن او نیست؛ اما می‌گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطْعَمُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (قصص: ۳۸). فرعون می‌دانست معجزه‌های حضرت موسی علیه السلام حق است و شاهد این مدعا کلام حضرت موسی علیه السلام است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» (اسراء: ۱۰۲).

اگر ایمان همان تصدیق قلبی باشد و در صورتی محقق شود که ذهن انسان صغرا و کبرا بچیند و دربارهٔ چیزی یقین حاصل کند، باید بگوییم فرعون هم مؤمن بوده است؛ زیرا به تعبیر قرآن کریم او و فرعونیان یقین داشته‌اند؛ اما میل آنها به برتری‌جویی اجازه نمی‌داد تسلیم حق شوند؛ به همین دلیل، حق را انکار می‌کردند و ایمان در دلشان جایگاهی نمی‌یافت. پس غیر از علم، شرط یا شرط‌های دیگری هم برای تحقق ایمان لازم است. ظاهراً علم عرفی کفایت می‌کند و ضرورتی برای علم قطعی منطقی نیست. کسی که علم دارد، اگر به زبان هم تصدیق کند، اسلام او کامل می‌شود؛ اما حصول ایمان شرط دیگری نیز دارد. از آیات و روایات برمی‌آید که مؤلفهٔ دیگر عنصر اراده و اختیار است؛ یعنی شخص می‌تواند بپذیرد یا رد کند. به همین دلیل اهل عناد با اینکه حقیقت را می‌دانستند، بنا گذاشتند که آن را نپذیرند. تصمیم‌گرفتن و بنا گذاشتن بر امری، عملی ارادی و قلبی است. کسی که می‌خواهد از موهبت ایمان بهره‌مند شود، باید علاوه بر اقرار زبانی و تصدیق قلبی، به لوازم عملی آن هم پایبند باشد؛ بنابراین اعتقاد داشتن برای حصول ایمان شرط لازم است؛ اما شرط کافی نیست. این اعتقاد دربارهٔ بیشتر انسان‌ها در آغاز تردید‌پذیر است و به‌گونه‌ای نیست که هنگام تشکیک در آن بتوان از آن دفاع کرد؛ اما انسان در همهٔ کارهای

ماند و حتی ممکن است ایمان انسان را سلب کند. شیعیان معتقدند عمل صالح ایمان را تقویت می‌کند و عمل فاسد باعث تضعیف ایمان می‌شود. این بحث نیز از مسائل کلامی است که از گذشته مطرح بوده است؛ آیا ایمان امری دائر بین نفی و اثبات است یا دارای مراتب است؟ آیات قرآن گواه این است که ایمان مراتب دارد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» (انفال: ۲). از این آیه نورانی برمی‌آید که ایمان افزایش‌پذیر است.

به اعتقاد شیعیان، اصل ایمان اعتقادی قلبی همراه با حالت روانی انقیاد و پذیرش و بنا گذاشتن به التزام به این عقاید است. اگر به این بنای عملی، که اختیاری و ارادی است، ضمیمه تصدیق شود - چون تصدیق به معنای منطقی، لزوماً اختیاری نیست - ایمان شکل می‌گیرد و اگر عمل صالح هم به دنبال آن بیاید، ایمان رشد می‌کند. ایمان همچون نهالی کاشته شده است که با آبیاری و رسیدگی رشد می‌کند. اگر انسان نتواند در عمل به لوازم ایمان پایبند باشد و به‌جای انجام عمل نیک مرتکب گناه شود، مانند آن است که نهال را با آب مسموم آبیاری کرده است. روشن است که آب مسموم، به تدریج درخت ایمان را ضعیف می‌کند و از شادابی‌اش می‌کاهد تا اینکه نهال بی‌آنکه ثمری داده باشد، خشک می‌شود و می‌میرد.

قرآن کریم می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (رومک ۱۰). تکذیب آیات الهی که نتیجه ارتکاب گناهان بزرگ است، فقط به یزید و همتایان او اختصاص ندارد که گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا
خبر جاء ولا وحى نزل

ترجمه: (بنی) هاشم با فرمانروایی بازی کرد. نه خبری آمد و نه وحی نازل شد.

در زمان ما نیز کسانی هستند که چنین عاقبتی در انتظارشان است. البته این خطر ما را نیز تهدید می‌کند؛ زیرا ایمان از یک سو، قابلیت افزایش، رشد، بالندگی و شکوفایی دارد و از سوی دیگر، ممکن است پژمرده، ضعیف و راکد شود و در نهایت از بین برود. بنابراین باید خطر را بشناسیم و هوشیار باشیم؛ راه‌های تقویت ایمان را پیدا کنیم؛ و مواظب باشیم مرتکب گناهانی نشویم که ایمان را تضعیف یا نابود می‌کنند.

موضوع درخور بحث است که اگر کسی موفق به عمل مقتضای ایمان نشد، ایمان او چه حکمی دارد؟ پرسش مهم‌تر این است: کسی که به لوازم ایمان متعهد است و بنا را بر این گذاشته است که در عمل هم به آنها ملتزم باشد، اگر بر اثر غلبه شهوت یا غضب مرتکب معصیت شود، ایمان او چه حکمی دارد؟

موضوع رابطه ایمان و عمل از صدر اسلام تاکنون محل بحث مسلمانان بوده است. گروهی معتقد بوده‌اند که عمل هیچ دخالتی در ایمان ندارد و همین که انسان به وجود خدا، پیامبر و حقانیت اسلام تصدیق قلبی داشته باشد، هر گناهی هم که مرتکب شود به ایمان او ضرری وارد نمی‌آید. در اصطلاح کلام این طایفه را «مرجئه» می‌گویند. در مقابل مرجئه، خوارج معتقد بودند مرتکب گناه کبیره از ایمان خارج می‌شود و به جرگه کافران می‌پیوندد. خوارج امیرمؤمنانؑ را تکفیر کردند و گفتند او حکمیت را پذیرفته که خلاف قرآن است. خوارج با این بیان انجام گناه کبیره و خروج از دین را به حضرت علیؑ نسبت دادند. این در حالی بود که خودشان به گمان آنکه اسلام حقیقی را در اختیار دارند، مرتکب هزاران گناه کبیره شدند. جنگ با امیرمؤمنانؑ و پس از آن، به شهادت رساندن آن حضرت از بزرگ‌ترین جنایات‌های تاریخی بود که خوارج مرتکب شدند. در عین حال این اعمال را منافی ایمانشان نمی‌دانستند و معتقد بودند به شهادت‌رساندن حضرت علیؑ واجب است.

خلفای بنی‌امیه از مرجئه بیشتر حمایت می‌کردند تا هر گناهی می‌خواهند مرتکب شوند؛ بی‌آنکه کسی آنها را به خروج از دین متهم کند. آنها ادعا می‌کردند ایمان، ربطی به عمل ندارد و کسی که تصدیق قلبی داشته باشد، مؤمن است، هر چند مرتکب گناهان زیادی بشود.

روایات ما سفارش کرده‌اند پیش از اینکه مرجئه بر افکار نوجوانان شما مسلط شوند، به تعلیم فرزندان‌تان بپردازید. از آنجاکه ائمهؑ می‌دانستند مردم هر چیزی را که تکلیفشان را آسان‌تر کند زودتر می‌پذیرند، چنین رهنمودهایی به مردم می‌دادند. مرجئه که به اباحه‌گری دامن می‌زدند زودتر در میان مردم نفوذ می‌کردند. اباحه‌گری به سرعت منتشر می‌شود؛ چراکه مروج بی‌بندوباری است. تبلیغات مرجئه بسیار مؤثر بود و انسان را از تقید به احکام و محدودیت در رفتار رها می‌کرد. به همین دلیل، ائمهؑ تأکید می‌کردند قبل از اینکه تبلیغات سوء مرجئه در جوانان اثر کند به فریادشان برسید و به آنها بفهمانید که ارتکاب گناه بی‌جزا نخواهد

پایه‌های ایمان

پاسخ حضرت امیر[ؓ] به پرسش درباره‌ی ایمان که در ابتدای این گفتار آوردیم، نه بیان حقیقت ایمان است و نه حتی بیان لوازم آن به شکلی که در روایات دیگر وارد شده است (مانند تصدیق قلبی، اقرار زبانی و التزام عملی). از این پرسش و پاسخ، که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت، می‌توان فضای ذهنی حاکم بر این گفت‌وگو و منظور پرسنده را بهتر فهمید.

حضرت درباره‌ی ایمان می‌فرمایند: «الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ». ایمان بر چهار پایه و رکن قرار دارد؛ اگر چهار رکن صبر، یقین، عدل و جهاد استوار باشد، ایمان محکم و پابرجا می‌ماند و در غیر این صورت به تدریج متزلزل می‌شود و فرومی‌ریزد. شاید به نظر بیاید که حضرت علی[ؓ] از میان فضایل گوناگون چند فضیلت را انتخاب و بیان کرده‌اند، نه اینکه درصدد تبیین منطقی پایه‌های ایمان باشند؛ به‌ویژه اینکه ارتباط این مفاهیم هم دقیقاً برای ما روشن نیست. البته از نشانه‌های بعدی که خود حضرت توضیح می‌فرمایند، حدود این مفاهیم معلوم می‌شود. هر یک از این مفاهیم چهارگانه معنای خاصی دارند که در ادامه توضیح خواهیم داد. حال، باید به بیان این مطلب پردازیم که چهار رکن صبر، یقین، عدل، و جهاد چه ارتباطی با یکدیگر دارند و چگونه اساس ایمان قرار می‌گیرند و می‌توانند آن را تقویت کنند.

منابع.....

نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت.
مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.